

حذف حرف جرّ و بلاغت آن در زبان عربی

چکیده

اگرچه گاهی بلاغت و شیوایی سخن در ذکر و بیان یک کلمه است ولی بسیار اتفاق افتد که این شیوایی در حذف آن کلمه، متجلی و نمودار می‌گردد تا به سبب آن، زیبایی و حسن کلام دو چندان گردد؛ شیخ عبدالقاهر جرجانی می‌گوید: «هیچ کلمه‌ای حذف نشده است در حالتی که حذفش شایسته است جز این که حذف آن از ذکرش نیکوتر و زیباتر است». نگارنده در این مقاله می‌کوشد به بررسی مقوله حذف در حروف جر و نقش آن در تولید معنی و زیبایی سخن با ارائه شواهدی از آیات قرآن کریم بپردازد و برای دریافت بهتر، این حذف را به چهار نوع تقسیم نموده است.

واژه‌های کلیدی:

بلاغت و شیوایی سخن، اختصار، اختصار مختصر، ابهام، تضمین، حذف و ایصال.

اهمیت و بلاغت حذف جرّ

یکی دیگر از مسائل مهم و متداول در حوزه لزوم و تعدی، حذف حرف جرّ می‌باشد. نحویان اهمیت ویژه‌ای برای این بحث قائلند و گاه بلاغت و شیوایی سخن را به حذف حرف جرّ برگردانده‌اند به طوری که «مبرد» در بعضی از سخنان عرب که این حذف صورت گرفته است، عمق معنی و زیبایی لفظ را همراه ایجاز محمود و پسندیده، فراهم می‌بیند و می‌گوید: *مما يُستحسنُ لفظُهُ و يُستغربُ معناه و يُحمدُ إختصارُهُ قولُ أعرابی:*

هَوَى نَأْتِي خَلْفِي وَ قُدَّامِي الْهَوَى وَ اِنْسِي وَ اِنْسَاهَا كَمُخْتَلِفَانِ
تَحِينَ قَتْبِي مَا يَهَا مِنْ صَبَابَةٍ وَ اُخْفِي الَّذِي لَوْ لَا الْاَسَى لَقَضَانِي^(۱)

که در «قضانی» حرف جرّ حذف شده است و تقدیر آن چنین می‌شود: «لَقَضَى عَلَيَّ» و در ادامه، ضمن شرح این بیت می‌گوید: «فَأَخْرَجَهُ لِفَصَاحَتِهِ وَعِلْمِهِ بِجَوْهَرِ الْكَلَامِ أَحْسَنَ مُخْرَجٍ» (الكامل في اللغة و الادب ۳۵/۱)

حذف حرف جرّ، جز در موارد اندکی سماعی است و تقریباً نحویان در این امر متفق القول هستند، این جنی، این امر را به این‌گونه تحلیل می‌کند که حروف برای نوعی اختصار در کلام به کار می‌روند و اگر آن‌ها را حذف کنی، مختصر را مختصر کرده‌ای و در ایجاز زیاده‌روی، زیرا اختصار مختصر، اجحاف به شمار می‌رود هنگامی که می‌گویی: «أَمْسَكْتُ بِالْحَبْلِ»، «باء» در این قولت جایگزین «مباشراً له و ملاصقةً یدی له» است و هنگامی که می‌گویی: «أَكَلْتُ مِنَ الطَّعَامِ»، «مِن» جایگزین «بعض» است، یعنی «أَكَلْتُ بَعْضَ الطَّعَامِ» و همین‌طور بقیه مثال‌ها و به این‌گونه، قیاس آن است که حروف جرّ، نه حذف شوند و نه زائد واقع شوند. (الخصائص ۲۷۴/۲ و ۲۹۰. سرّ صناعة الاعراب ۱/۱/۲۷۱)

ولی با این حال، حذف حرف جرّ در چهار مورد زیر در زبان عربی متداول و رایج است که در دو مورد اول قیاسی و در دو مورد سوم و چهارم سماعی است.

۱- حذف قیاسی حرف جرّ قبل از «أَنَّ» و «أَنْ»

این عقیل در شرحش بر الفیه می‌گوید: جمهور بر آنند که حذف حرف جرّ با غیر «أَنَّ» و «أَنْ» قیاسی نیست بلکه در آن، اکتفا به سماع می‌گردد، تا این که می‌گوید: أمّا حذف حرف جرّ با «أَنَّ» و «أَنْ» قیاس مطّرد می‌باشد با این شرط که از اشتباه و التباس در امان باشیم، مانند: عَجِبْتُ أَنْ يَدُوا [در شگفتم از این که دیه بپردازند] (شرح ابن عقیل ۵۳۹/۱)

ابن هشام نیز در «أوضح المسالك»، حذف حرف جرّ را قبل از «أَنَّ» و «أَنْ» قیاسی می‌شمارد و حرف «کی» را بر آن دو می‌افزاید و آیات ذیل را برای این حذف مثال می‌آورد:

- «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (آل عمران ۱۸)

- «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ» (اعراف ۶۳)

- «کی لَا يَكُونُ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (حشر ۷)

در این صورت، «کی» را مصدریّه می‌دانند؛ تقدیر در آیات فوق «بِأَنَّهُ» و «مَنْ أَنْ جَاءَكُمْ» و «لِكَيْلًا» است. (أوضح المسالك ۱۸۲/۲)

بنابر نظر ابن مالک، حذف حرف جرّ قبل از «أَنَّ» و «أَنْ»، مشروط به عدم التباس است، لذا، حذف را در جمله‌هایی نظیر «رَغِبْتُ فِي أَنْ تَفْعَلَ» یا «رَغِبْتُ عَنْ أَنْ تَفْعَلَ» ممنوع می‌داند به جهت این که بعد از حرف، مراد و مقصود معلوم نخواهد بود.

با توجه به این شرط، این سؤال مطرح می‌شود که چرا در آیه شریفه «وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكَحُوهُنَّ» (ساء ۱۲۷) حذف حرف جرّ، صورت گرفته است؟ دو پاسخ می‌توان به این سؤال داد، پاسخ اول آن که اختلاف در معنای این فعل و تقدیر حرف جرّ «فی» یا «عن» به علت عدم نصب قرینه نیست بلکه این اختلاف ناشی از اختلاف در قرآینی است که برای این آیه شریفه ذکر شده است و اختلاف در قرینه حذف حرف جرّ به اختلاف نظر درباره شأن نزول آن برمی‌گردد، نه این که اصلاً قرینه‌ای وجود ندارد لذا، حذف حرف جرّ با استیفای شرط آن، که همان وجود دلیل و قرینه است؛ صورت گرفته است و

اگر التباسی در معنای آیه به نظر می‌آید، به دلیل عدم استیفای شرط حذف حرف جر نیست.

در شأن نزول این آیه شریفه، آورده اند که مردی دختر یتیمی را سرپرستی می‌کرد که دارای مال بود، در عین حال متمایل به ازدواج با وی نبود لذا او را در خانه خود به طمع مال وی محبوس می‌داشت به خیال این که او بمیرد و صاحب مال بشود، «سدی» می‌گوید «جابر بن عبدالله انصاری» دختر عموی کوری داشت که از پدرش مالی به ارث برده بود و جابر متمایل به نکاح با او نبود و او را به عقد کسی هم در نمی‌آورد از ترس این که شوهرش برای بعد، صاحب اموال او بشود؛ از رسول خدا (ص) در این باره سؤال کردند این آیه نازل گردید. (دکتر محمدباقر محقق - نمونه بیّنات در شان نزول آیات/ ۲۵۰)

در «الذّر المنثور» آمده است: در جاهلیت رسم بر آن بود که بازماندگان صغیر و دختران میت ارث نمی‌بردند مگر مردی که به حد بلوغ رسیده باشد و بتواند مال میت را سرپرستی و در آن تصرف کند و اگر مردی دختر یتیمی را در تحت سرپرستی خود داشت اگر آن دختر یتیم زیبا روی بود او را به ازدواج خود در می‌آورد و مال او را می‌خورد و اگر زشت روی بود نه خود با او ازدواج می‌کرد و نه می‌گذاشت که با دیگران ازدواج کند و منتظر می‌ماند تا بمیرد به طمع این که اموالش را به ارث برد. (جلال‌الدین سیوطی - الذّر المنثور ۲/۲۳۲)

با توجه به مطالبی که گذشت حذف حرف جر همانطور که گفتیم بدون نصب قرینه نیست بلکه اختلافی در معنای آن، و این که حرف جر محذوف، «فی» است یا «عن» بر می‌گردد به اختلاف در شأن نزول آن.

هم‌چنین از عایشه نقل شده است که این آیه درباره‌ی دختر یتیم زشت‌رویی است که تحت سرپرستی مردی به سر می‌برد و آن مرد نه با او ازدواج می‌کند و نه اجازه می‌دهد با دیگران ازدواج کند. (ابن ابی شیبّه - المصنّف ۳/۴۲۸. النّحاس - معانی القرآن ۲/۲۰۲)

این روایت که از عایشه نقل می‌شود تقدیر «عن» را در آیه قوّت می‌بخشد. دلیل دیگر بر تقدیر «عن» آن که این آیه‌ی شریفه در محرومیت زنان از حقوق خود نازل شده است و قرینه لفظی «لَا تُؤْتُوْنَهُنَّ مَا كُنَّ يَھْتَبْنَ لَهُنَّ» و هم‌چنین «الْمُسْتَضْعِفِيْنَ مِنَ الْوَالِدَانِ» نیز بر این امر دلالت می‌کند.

پاسخ دوم، آن که التباسی که گفته‌اند از آن در امان باشیم، التباسی است که مشتمل بر نکته‌ای و فایده‌ای نباشد، گاهی خود «ابهام»، به عنوان غرضی از اغراض بلاغی به کار می‌رود و در این آیه‌ی شریفه نیز حذف حرف جرّ، به قصد ابهام حذف شده است تا مخاطبان آیه، گروهی خاص نباشند. به عبارت روشن‌تر، حرف جرّ حذف شده است تا هم کسانی را که از ازدواج با دختر یتیم تحت سرپرستی خود، به خاطر زشتی، روی گردانند و هم آن کسانی که به خاطر زیبایی و مالش تمایل به ازدواج با اویند به طمع این که اموالش را تصاحب کنند، هر دو گروه از این رفتار زشت دست بردارند، در صورتی که حرف جرّ «فی» یا «عن» ذکر می‌شد تنها، یکی از این دو گروه به وسیله این آیه نهی می‌شدند.

این هشام نظیر احتمال حذف حرف «فی» یا «عن» بعد از فعل «یرغب»، از بیت زیر را مثال می‌آورد:

وَيَرْغَبُ أَنْ يَنْبِيَ الْمَعَالِيَ خَالِكٌ وَيَرْغَبُ أَنْ يَرْضَى صَنِيعَ الْأَلَامِ^(۱)

اگر در مصرع اول، حرف «فی» و در مصرع دوم، حرف «عن» در تقدیر گرفته شود بیت در مقام مدح و اگر به عکس آن عمل شود در مقام ذمّ است و نمی‌توان در هر دو با هم، «عن» یا «فی» را تقدیر گرفت زیرا تناقض پیش می‌آید. (ابن هشام- مغنی اللبیب ۵۲۶/۲)

از دیگر مواضع حذف حرف جرّ قبل از «أن» و «أَنْ» در قرآن کریم، می‌توان به آیات ذیل اشاره کرد:

- «يُمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُونُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يُمْنٌ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ»

(حجرات/۱۷)

قبل از «أَنْ أَسْلَمُوا» و «أَنْ هَدَاكُمْ» حرف جرّ «باء» در تقدیر است. (شیخ طبرسی-

مجمع‌البيان ۲۳۱/۹. سیوطی- الاتقان ۲۱۱/۳)

- «إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا» (شعراء/۵۱)

- «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي» (شعراء/۸۲)

که حرف جرّ مقدّر قبل از «أَنْ»، «فی» است. (الاتقان ۲۱۱/۳)

- «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَلُّوا» (نساء/۱۷۶)

سه وجه در اعراب «أَنْ تَضَلُّوا» در آیه اخیر ذکر شده است:

۱- زمخشری «أَنْ تَضَلُّوا» را مفعول لاجله به شمار می‌آورد و در تقدیر آیه می‌گوید «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ كَرَاهَةَ أَنْ تَضَلُّوا». (الکشاف/۱/۵۹۹)

۲- وجه دیگر آن که «أَنْ تَضَلُّوا» مفعول به برای «يُبَيِّنُ» باشد یعنی «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ضَلَالَكُمْ».

۳- دیگری قول کوفتین است که در تقدیر آیه می‌گویند: «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ لَنَا تَضَلُّوا» که بنابر این وجه، قبل «أَنْ» حرف جرّ «لام» محذوف است. و بنابر قول اول و سوم مفعول «يُبَيِّنُ» محذوف می‌باشد به تقدیر «يُبَيِّنُ لَكُمْ الْحَقَّ». (عکبری- املاء ما من به الرحمن ۲۰۵/۱. بیضاوی- انوار التنزیل ۲۶۰/۱) مرزوقی در شرح دیوان حماسه در شرح قول شاعر:

إِذَا الْكَمَاءُ تَنَحَّوْا أَنْ يَنَالَهُمْ حَسَدُ الظُّلَمَاتِ وَصَلَانَا بِأَيْدِينَا^(۳)

در تقدیر «تَنَحَّوْا أَنْ يَنَالَهُمْ» می‌گوید یعنی «تَنَحَّوْا مِنْ أَنْ يَنَالَهُمْ وَمَخَافَةَ أَنْ يَنَالَهُمْ» چون حرف جرّ «من» حذف گردید فعل بدون واسطه به مفعول متعدی گشت و آن را منصوب گردانید و به همین گونه است قول پروردگار: «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَلُّوا». (مرزوقی- شرح دیوان الحماسه ۱۰۹/۱)

اما درباره محل «أَنْ» و «أَنْ» بعد از حذف حرف جرّ، اختلاف نظر وجود دارد. در شرح کافیّه آمده است که در نزد سیبویه، محلّ آن دو، نصب و در نزد خلیل و کسائی جرّ است (رضی الذین- شرح الکافیّه ۱۳۷/۴) ولی به نظر می‌رسد که این نقل صحیح نباشد در «معنی اللبیب» آمده است که خلیل و غالب نحویان معتقدند بعد از حذف حرف جرّ، محلّ «أَنْ» و «أَنْ» به همراه صله آن دو، نصب است به این دلیل که در غالب مواضع حذف جرّ، مجرور منصوب می‌گردد و اعتقاد به نصب در اینجا به جهت حمل بر غالب است.

و کسائی معتقد است محلّ آن، جرّ است به جهت این که در تابع آن، اعراب جرّ ظاهر می‌گردد و به قول شاعر استشهاد می‌کند:

وَمَا رَزَتْ لِيْكَى أَنْ تَكْسُونَ حَبِيْبَةَ اِلْسَى وَلَا دِينَ بِهَا اُنَا طَالِبُهُ^(۴)

که «دین» عطف بر محل «أَنْ تَكُونَ حَبِيْبَةً» است و به همین روی، مجرور گشته است و سیبویه نصب و جرّ را جایز شمرده است بلکه، جرّ را قوی تر می داند، وی بعد از آن که قول خلیل را نقل می کند، می گوید: «وَلَوْ قَالَ إِنْسَانٌ إِنَّهُ جَرٌّ لَكَانَ قَوْلًا قَوِيًّا». (رج. ک. به الكتاب ۱۲۶/۳. سیوطی - همع الهوامع ۸۱/۲ - ابن هشام - مغنی اللیب ۵۲۶/۲)

و آیه «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (جن ۱۸) و «وَأَنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (مؤمنون ۵۲) توجه کنید که آیه اخیر به قرائت نافع و ابن کثیر و ابی عمرو است و آیه ۹۲ سوره انبیاء در این جا مراد نیست چون در سوره انبیاء «واو» قبل از «إِنَّ» وجود ندارد و در قرائت «إِنَّ» به کسر «همزه» خلافی نیست. [شاهد و گواهی است بر این که محل «أَنَّ» و «أَنْ» بعد از حذف جازّ، جرّ است. زیرا در این آیات، معمول بر عامل مقدّم شده است یعنی در آیه اول، «أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» معمول «فَلَا تَدْعُوا» و در آیه دوم «فَاعْبُدُونِ» عامل در «أَنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» است. و اگر محل «أَنَّ» و صلهاش نصب باشد، لازم می آید که منصوب فعل، هنگامی که «أَنَّ» و صلهاش باشد بر فعل مقدم باشد و این جایز نیست. (ابن هشام - مغنی اللیب ۵۲۶/۲)

۲- حذف جازّ از باب تضمین

یکی دیگر از مواضع حذف حرف جرّ، هنگامی است که فعلی لازم، متضمّن معنای فعلی باشد که بدون واسطه، متعدی می شود مانند آیه شریفه «وَلَا تَعْرَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» (بقره ۲۳۵) که به اعتبار معنای «لَا تَنْوُوا»، فعل «لَا تَعْرَمُوا» که در اصل با «علی» متعدی می شود، بدون واسطه متعدی گشته است و به جهت تضمین، دیگر نیازی به حرف جرّ «علی» نیست. و یا مانند آیه شریفه «عَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ» که به جهت آن که «عَجَل» بواسطه این که متضمّن معنای «سَبَقَ» است و «سَبَقَ» بدون واسطه متعدی می گردد، «عَجَل» نیز به مانند آن بدون واسطه، متعدی گشته است. و یا هم چون «قَعُود» در آیه شریفه «وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ». (توبه ۵) و «قَالَ فِيمَا أُغْوِيْنِي لَأُقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (اعراف ۱۶) که فعل «قَعُود» در این دو آیه، متضمّن

معنای «لزوم» است و به همین روی به مانند آن، بدون واسطه متعدی گشته است و از آنجا که در بحث تضمین، به تفضیل در این باره بحث شده است، به ذکر همین مقدار اکتفاء می‌شود و تنها یاد آور می‌شویم که بنابر قولی که تضمین را قیاسی می‌شمارند، می‌توان گفت که در اینجا هم حذف حرف جرّ، قیاسی است.

۳- باب حذف و ایصال

مورد سوم از مواضع حرف جرّ، موضعی است که از آن به حذف و ایصال نام می‌برند مقصود از حذف و ایصال آن است که فعلی هم با حرف جر و هم بدون واسطه، متعدی گردد و هر دو استعمال از جهت کثرت ورود در کلام برابر و هم سنگ باشند ولی اصل در تعدیه آن، تعدی با حرف جر باشد مانند «شَكَرْتُ زَيْدًا وَ شَكَرْتُ لَزِيدٍ» و «نَصَحْتُ زَيْدًا» و «نَصَحْتُ لَزِيدٍ» در قرآن کریم این دو فعل با «لام» متعدی شده‌اند مانند:

- «وَ اشْكُرُوا لِي» (بقره ۱۵۲)

- «وَ اَنْصَحْ لَكُمْ» (اعراف ۶۲)

اشْكَرَ در قرآن کریم بدون واسطه نیز متعدی شده است ولی نه به سوی مُنْعِم [این سبکیت، استعمال «لام» را در مفعول این دو فعل، لغت فصیح می‌شمارد در عین حالی که می‌گوید: «نَصَحْتَكْ» و «شَكَرْتَكْ» نیز لغتی است و به قول نابغه ذبیانی:

نَصَحْتُ نَبِيَّ عَوْفٍ فَلَمْ يَقْبَلُوا زَوْليَ وَلَمْ تُنَجِّحْ لَدَيْهِمْ رَسَائِلِي^(۵)

استشهاد می‌کند. (ابن سبکیت- تریب إصلاح المنطق / ۳۸۱)

زمخشری در ذیل آیه شریفه «أُتِلْفُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ اَنْصَحْ لَكُمْ وَ اَعْلَمُ مِنْ اَللّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (اعراف ۶۲) درباره تعدیه «اَنْصَحْ» با حرف «لام» می‌گوید: گفته می‌شود «نَصَحْتُهُ وَ نَصَحْتُ لَهُ» و در زیادت «لام»، مبالغه وجود دارد و نشانی است بر خلوص در نصیحت و این که در این نصیحت تنها مصلحت نصیحت‌شونده، رعایت شده نه امر دیگری و چه بسا نصیحت؛ که نصیحت‌کننده نیز از آن سود می‌برد و هر دو منفعت را قصد می‌کند و هیچ نصیحتی، خالصانه تر از نصیحت خداوند و پیامبرانش یافت نمی‌شود. (الکشاف ۱۱۵/۲)

جوهری نیز در «صحاح» استعمال این فعل را با لام فصیح‌تر می‌داند. (الصحاح ۴۱۰/۱) در فصل نخست درباره تعدیه «شَكَرَ» و «نَصَحَ» با تفصیل بیشتری سخن به میان آمد که خواننده می‌تواند به آن‌جا مراجعه کند.

دیگر موضعی که بحث ایصال و حذف در حرف جر مطرح شده است؛ بایی است که از آن به نام باب «أَمَرْتُكَ الْخَيْرَ» و یا باب «إِخْتَارَ» یاد می‌کنند، ضابطه این باب چنان‌که در «الأشباه و النظائر» آمده است، آن است که فعلی دو مفعول را منصوب کند که در اصل این دو مفعول مبتدا و خبر نبوده است و در اصل، مفعول دوم، مجرور به حرف جر می‌باشد. (سیوطی - الأشباه و النظائر ۳۲۲/۴) عمرو بن معدیکرب می‌گوید:

أَمَرْتُكَ الْخَيْرَ فَأَفْعَلُ مَا أَمَرْتُ بِهِ فَقَدْ تَرَكْتُكَ ذَا مَالٍ وَذَا نَسَبٍ^(۳)

سیبویه، پیشوای نحویان، شرطی دیگر برای ضابطه این باب ذکر می‌کند و آن این که مفعول اول، فاعل برای مفعول دوم نباشد چه، سیبویه افعال دو مفعولی که مفعول اول و دوم در اصل مبتدا و خبر نمی‌باشند، به دو دسته تقسیم می‌کند؛ دسته اول، افعالی که مفعول اول در معنی، فاعل می‌باشند مانند «أَعْطَى عَبْدُ اللَّهِ زَيْدًا دِرْهَمًا» که در معنی «زید» آخذ و «درهما» ماخوذ است. دسته دوم از این افعال، افعالی می‌باشند که مفعول اول در اصل، فاعل برای مفعول دوم نیست که اصل در مفعول، ادخال حرف جر بر مفعول دوم است و حرف جرّ از مفعول دوم، حذف می‌شود و فعل در آن عمل نصب را انجام می‌دهد مانند «إِخْتَرْتُ الرَّجَالَ عَبْدُ اللَّهِ» که در اصل چنین است «اخترتُ عَبْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّجَالِ» و «عبدالله» فاعل برای رجال نیست و سپس افعالی چون «سَمَّيْتُ» و «دَعَوْتُ» (به معنای سَمَّيْتُ) و «إِسْتَفْقَرْتُ» و «عَرَفْتُ» را برای این باب مثال می‌آورد و درباره «عَرَفْتُ» توضیح می‌دهد که به دو معنا بکار می‌رود یکی به معنای «شَهَّرْتُهُ بِزَيْدٍ حَتَّى عَرَفَ بِهِ» یعنی او را به نام زید مشهور گردانیم تا با این نام شناخته شود که در این معنا، به مانند «سَمَّيْتُ» می‌باشد و دیگری به معنای «أَعْلَمْتُهُ أَمْرًا كَانِ يَجْهَلُهُ» (یعنی او را به امری که نمی‌دانست، آگاه گردانیدم) که در این معنا، در دسته اول قرار می‌گیرد.

البته این که گفته شد «عَرَفْتُ» در معنای «شَهْرَتُهُ» به مانند «سَمَّيْتُ» است نه به لحاظ جواز حذف حرف جرّ از مفعول دوم، بلکه به جهت این که مفعول اول در هر دو، فاعل برای مفعول دوم نیست، ولی از حیث حذف حرف جرّ، در «سَمَّيْتُ» حذف جاز، جایز است و در «عَرَفْتُ أَخَاكَ بِرَيْدٍ» جایز نیست زیرا اگر در «عَرَفْتُ أَخَاكَ بِرَيْدٍ» «باء» حذف شود التباس پیش می‌آید و معلوم نمی‌شود که «عَرَفْتُ» به معنای «أَعْلَمْتُ» است یا «شَهْرَتُهُ بِكَذَا» به خلاف «سَمَّيْتُ» که جز به یک معنا بیشتر به کار نمی‌رود. (همان ماخذ ۳۰۷/۲).

آما درباره «إِسْتَعْفَرْتُ» اختلاف نظر وجود دارد که آیا از باب «أَمَرْتُكَ الْخَيْرَ» هست یا نه؟ «ابن طراوه» و شاگردش «سهیلی» برآنند که این فعل، بدون واسطه متعدی به مفعول دوم می‌شود و اگر با «من» به مفعول دوم متعدی شود از باب تضمین خواهد بود (ابوحیان اندلسی - ارتشاف الضرب من لسان العرب، ۵۲/۳).

ابن هشام در معنی اللبیب همین عقیده را دارد و می‌گوید گاهی فعلی که یک مفعول دارد هنگامی که بر وزن «اسْتَفْعَلَ» آورده می‌شود، متعدی به دو مفعول می‌گردد مانند «إِسْتَكْتَبْتُهُ الْكِتَابَ» و «اسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ الذَّنْبَ» و اما این که گفته می‌شود «اسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ مِنَ الذَّنْبِ» به جهت آن است که عامل در اینجا متضمن معنای «إِسْتَنْتَبْتُ» است و اگر در معنای اصلی خود استعمال می‌شد آوردن «من» جایز نبود و قول اکثر نحویان که می‌گویند «استعفر» از باب «اختار» است، مردود است. (معنی اللبیب ۵۲۲/۲).

ولی ابن هشام، خود در کتاب دیگرش «شذور الذهب» این عقیده‌اش را در «معنی»، نقض می‌کند و فعل «استعفر» را در شمار افعالی می‌آورد که مفعول اول آنها دائماً مُسْرَحٌ و مفعول دوم در آنها گاهی مُسْرَحٌ و گاهی مُقَيَّدٌ به حرف جر است. (ابن هشام - شرح شذور الذهب، ۳۶۹ و ۳۷۰) مگر این که بگوییم مقصود وی در «شذور الذهب»، تنها دو وجهی به کار رفتن مفعول دوم این فعل است، خواه این دو وجهی بودن، به حسب اصل باشد و خواه به جهت امر دیگری هم چون تضمین، ولی در «معنی» مقصودش، استعمال این فعل به حسب اصل است.

از جمله افعالی که در قرآن کریم از این باب به کار رفته است، می‌توان به آیات ذیل

اشاره نمود:

- «وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» (اعراف/ ۱۵۲)

- «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (بقره/ ۴۴)

- «صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ» (سبا/ ۲۰)

در این آیه شریفه «صَدَقَ» به تخفیف نیز قرائت شده است که در این صورت، نصب «ظَنَّهُ» از باب حذف و ایصال است به تقدیر «فِي ظَنِّهِ» زیرا «صَدَقَ» را از باب «اِخْتَارَ» دانسته‌اند. (سیوطی- همع الهوامع ۸۲/۲. زمخشری- الکشاف/ ۵۷۸/۳)

- «وَرَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ» (آل عمران/ ۱۵۲)

- «ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ» (انبیاء/ ۹)

- «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمَسْتَقِيمَ» (فاتحه/ ۶)

- «فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا» (احزاب/ ۳۷)

- «وَزَوَّجْنَا هُم بِحُورٍ عِينٍ» (دخان/ ۵۴)

- «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» (إسراء/ ۱۱۰)

جرجانی و ابن هشام افعال «وَزَّنَ» و «كَالَ» را از همین باب «اِخْتَارَ» برشمرده‌اند که حرف «لام» در مفعول آن به مانند حذف «من»، از مفعول «اِخْتَارَ» حذف شده که این دو فعل نیز در قرآن کریم به کار رفته‌اند و در بحث مفعول لفظی درباره آیه ذیل بحث شد.

«وَ إِذَا كَالُوا هُمْ أَوْ وَزَّوَّهُمْ يُخْسِرُونَ» (مطففین/ ۳) (ابوحیان اندلسی- إرتشاف الضرب/ ۵۲/۳)

بحثی پیرامون حذف جارّ در آیه شریفه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ»

لازم به یاد آوری است که کیفیت تعدیه در مفعول دوم در بعضی از افعال دو مفعولی به دلالت و مفهوم فعل برمی‌گردد، مانند فعل «سَأَلَ» که وقتی بدون واسطه به دو مفعول متعدی می‌گردد می‌گوییم: «سَأَلْتَهُ الْمَالَ» معنایش متفاوت خواهد بود با وقتی که با حرف جرّ «عن» به مفعول دوم متعدی می‌شود و می‌گوییم «سَأَلْتَهُ عَنِ الْمَالِ»؛

برای روشن تر شدن موضوع، آیهی ذیل را که به قرائت‌های متفاوت وارد شده است، مرور می‌کنیم.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (انفال /۱)

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» در این آیه شریفه به صورت «يَسْأَلُونَكَ الْأَنْفَالِ» نیز قرائت شده است و این قرائت اخیر، منسوب به اهل بیت است و در حقیقت، تفسیری به شمار می‌رود برای قرائت مشهور «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ»، زیرا هدف و مقصود سؤال‌کنندگان درباره انفال، این بوده است که آیا می‌توان در آن تصرف کرد و به چنگ آورد و مابعد آیه، یعنی «فَاتَّقُوا اللَّهَ» و «اصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» مؤید آن است و شأن نزول آیه نیز، این معنا را قوت می‌بخشد، عده‌ای گویند، این آیه شریفه درباره‌ی غنایم جنگ بدر نازل شده زیرا رسول خدا(ص) فرمود هر که در جنگ زحمات زیادی را متحمل شود دارای نفل خواهد بود و روی همین اصل، عده‌ای جان‌فشانی کرده و بلیاتی را متحمل گشتند و عده‌ای نیز از پیامبر حفاظت می‌نمودند ولی مانند دیگران با بلیات زیادی روبه‌رو نشده بودند، وقتی جنگ به پایان رسید اختلاف نمودند، بعضی گفتند ما باید غنائم زیادتری بدست آوریم زیرا عده‌ای از دشمن را کشته‌ایم، دیگران گفتند غنائم زیادتر، نصیب و بهره ما می‌باشد زیرا از رسول خدا(ص) حفاظت کردیم و اگر می‌خواستیم مانند دیگران عده‌ی زیادی از دشمن را می‌کشتیم، عده‌ی دیگر به پیامبر گفتند ما چون در پشت جبهه از شما نگه‌داری می‌کردیم غنائم زیادتر از آن ما خواهد بود سپس این آیه نازل گردید و به آن‌ها فهمانید که آن‌چه پیامبر اسلام تصمیم بگیرد، کاری است گذشته. (محمدباقر محقق - نمونه بیّنات در شأن نزول آیات ۳۶۵)

و شاید همین امر، عده‌ای را بر آن داشت که بگویند «عن» در «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» به جای «مِنْ» نشسته است و یا این که «عن» در این جا زائد به کار رفته است

(ابن جریر طبری - جامع البیان ۲۲۲/۹ - طبری - مجمع البیان ۴۲۴/۴)

از توضیحاتی که گذشت به نتیجه‌ی دیگری می‌توان دست یافت و آن، این که برخی از قرائت‌های وارده از سوی ائمه، جنبه تفسیری داشته است.

از دیگر مواضع حذف و ایصال، وزن «فَعِلَ، يَفْعَلُ» می‌باشد که افعال این باب بر اعراض و الوان و صفات باطنی، دلالت می‌کنند و غالباً لازمند؛ زیرا افعالی هستند در نفس فاعل و از آن فراتر نمی‌روند مانند «فَرِحَ» و «وَجَلَّ» و اگر هم متعدی به نفسه به کار روند این تعدیه، تنها تعدیه لفظی است نه به اعتبار معنی، مانند (خَشِيَ مِنْهُ وَ خَشِيَهُ، خَافَ مِنْهُ وَ خَافَهُ، فَرِقَ مِنْهُ وَ فَرَقَهُ وَ جَزَعَهُ وَ جَزَعَهُ مِنْهُ)

سیبویه در «الکتاب» می‌گوید: بدان که «فَرِقْتَهُ» و «فَرِقْتَهُ» معنایشان «فَرِقْتُ مِنْهُ» است ولی حرف جرّ را از آن حذف کرده‌اند، هم‌چنان که در «أَمَرْتُكَ بِالْخَيْرِ» حذف کرده‌اند و مرادشان «أَمَرْتُكَ بِالْخَيْرِ» است. (سیبویه-الکتاب ۱۹/۴)

و قیاس در صفت مشبّهه این افعال، آن است که بر وزن «فَعِلَ» باشد و اگر می‌بینیم که در صفت مشبّهه، از «خَشِيَهُ» گفته‌اند: «خَاشِ» به جهت آن است که آن را حمل بر «رَحِمَ، يَرْحَمُ، رَاحِمٌ» کرده‌اند و گرنه صفت مشبّهه از آن «خَشِيَ» بر وزن «فَعِلَ» است چنان که در مصدر آن نیز، حمل بر مصدر «رَحِمَ» کرده‌اند و گفته‌اند: «خَشِيَهُ» مانند «رَحِمَهُ» (رضی‌الدین استرآبادی- شرح شافیه ابن حاجب ۷۳/۱. سیبویه-الکتاب ۱۹/۴)

گفتنی است که «خشی» در زبان عربی به معنای «کَرِهَ» و «عَلِمَ» هم به کار می‌رود چنان که در تفسیر آیه شریفه «فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا» (کهف/۸۰) این دو معنا را احتمال داده‌اند. (شیخ طریحی- مجمع البحرین ۶۵۱/۱، محمدبن عبدالقادر- مختار الصحاح / ۹۹ این منظور- لسان العرب ۲۲۸/۱۴)

و گاهی «باء» بر مفعول آن وارد می‌شود که زائد به شمار می‌رود، عنتره در معلقه‌اش می‌گوید:

وَلَقَدْ خَشِيتُ بَأْنَ أُمُوتِ وَ كَيْفَ تَدْرُ الْخَرْبِ دَائِرَةَ عَلَيَّ ابْنِي ضَمَّضَمٌ^(۷)

(زوزنی- شرح المعلقات السبع / ۱۵۲)

اما درباره‌ی «أَمِنَهُ» که بدون واسطه، متعدی به مفعول شده است، باید توجه داشت که همیشه به معنای «أَمِنَ مِنْهُ» و یا «سَلِمَ مِنْهُ» نیست زیرا این فعل به دو معنا به کار می‌رود یکی به معنای «سَلِمَ» چنان که در لغت آمده است: «أَمِنَ زَيْدٌ الْأَسَدَ أَمْنًا وَ أَمِنَ مِنْهُ كَسَلِمَ مِنْهُ وَرَأَى وَ مَعْنَى (الفيومي- المصباح المنير ۳۲/۲) که در این صورت تعدیه آن بدون

واسطه حرف جرّ، تعدیه لفظی است و دیگری به معنای «ائْتَمَنَهُ» یعنی او را امین قرارداد مانند استعمال آن در آیهی شریفه - «قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنَنتُمْ عَلَيَّ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ» (یوسف ۶۴)

که در این معنا، تعدیهی آن بدون واسطه، تعدیهی معنوی و حقیقی است. اما درباره «خَافَهُ وَ خَافَ مِنْهُ» نیز باید توجه داشت که گاه متعدّی به دو مفعول است یک مفعول بدون واسطه، که همان امر مخوف است و دیگری مفعول با واسطه که امری است که مُتَسَبِّبِ خوف است و این دو تعدیه را در آیهی شریفه: «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً» (انسان/۱۰) می توانیم ببینیم.

بنابراین باید توجه داشت این که گفته اند «خَافَهُ» و «خَافَ مِنْهُ» در دلالت یکسانند مشروط به آن است که ضمیر «مِنْهُ» به امر مخوف برگردد.

۴- منصوب به نزع خافض

یکی دیگر از مواضع حذف سماعی حرف جرّ، منصوب به نزع خافض است که این اصطلاح در بین اهل نحو و لغت بسیار متداول می باشد تا بدان حدّ که گاهی این اصطلاح را برای موارد دیگر حذف حرف جرّ که قبلاً بر شمرده ایم نیز به کار می برند ولی غالباً منصوب به نزع خافض را در ظروف مکانی به کار می برند که شروط نصب به عنوان مفعول فیه را ندارد چه، نحویان، در بحث مفعول فیه، بین ظرف مکان و ظرف زمان، فرق گذاشته اند به این که ظروف زمان چه مبهم و چه معین و محدود، صلاحیت نصب به عنوان مفعول فیه را دارند، ولی ظروف مکان را برای مفعول فیه واقع شدن، مقید نموده اند به این که مبهم و نامحدود باشند و اگر از اهل کلام، موارد اندکی شنیده شود که ظرف مکان محدود، منصوب شده است، این نصب را به علت نزع خافض می دانند نه به عنوان مفعول فیه، مانند: «ذَهَبْتُ الشَّامَ»، «تَوَجَّهْتُ مَكَّةَ» و ...

در اینجا، این سؤال ممکن است به ذهن خطور کند که اگر بعد از حذف حرف جرّ، مجرور منصوب می شود چه فرقی است بین «منصوب به نزع خافض» و بین «باب حذف و ایصال»، مگر نه این است که در حذف و ایصال نیز همین اتفاق می افتد؟

در اینجا، این سؤال ممکن است به ذهن خطور کند که اگر بعد از حذف حرف جرّ، مجرور منصوب می‌شود چه فرقی است بین «منصوب به نزع خافض» و بین «باب حذف و ایصال»، مگر نه این است که در حذف و ایصال نیز همین اتفاق می‌افتد؟

در پاسخ می‌گوییم، در حذف و ایصال، تعدیه فعل با حرف و بدون حرف جرّ، هر دو در استعمال در نثر کشیدند مانند «نَصَحْتُكَ» و «نصحت لك» (رضی الدین استرآبادی - شرح الرضی علی الکافیة ۱۳۶/۴) بر خلاف منصوب به نزع خافض، که تعدیه فعل بدون واسطه، نسبت به تعدیه آن با حرف جرّ، بسیار اندک است مانند «تَمَرُّونَ الدِّيَارَ» نسبت به «تَمَرُّونَ بِالدِّيَارِ» و یا «ذَهَبْتُ الشَّامَ» نسبت به «ذَهَبْتُ إِلَى الشَّامِ».

نکته‌ای دیگری که یادآوری آن در این جا ضروری است، این است که دلالت ظاهری اصطلاح «منصوب به نزع الخافض» نباید موجب این توهم شود که نزع خافض، عامل نصب است چون اگر این گونه می‌بود، می‌باید هر جا حرف جرّ حذف شود، مجرور بعد از آن منصوب گردد؛ در صورتی که چنین نیست مثلاً در «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً» اگر «باء» حذف شود «الله» مرفوع می‌گردد نه منصوب و یا در مثال: «أَمْسَكْتُ بِهِ» اگر جارّ حذف شود ضمیر در «به» درست است که منصوب می‌شود ولی این نصب، به علت حذف خافض نیست زیرا قبل از ادخال حرف جرّ نیز، این ضمیر به عنوان مفعول منصوب بوده است، بنابراین، نزع خافض فی حدّ ذاته و بما هوَ نزعٌ للخافض عامل نصب نیست بلکه پیوسته، اقتضای عاملی که قبل از حرف جرّ قرار دارد، تعیین می‌کند که اعراب مجرور بعد از حذف جارّ چه خواهد بود.

و اما این که در بحث ظرف و مفعول فیه، چرا نحویان، بین ظرف زمان و مکان در صلاحیت برای مفعول فیه تفاوت قائل شده‌اند؟ پاسخ آن است که دلالت فعل بر زمان قوی‌تر می‌باشد تا دلالت آن بر مکان؛ چه، هنگامی که می‌گوییم: «ذهب» شنونده می‌فهمد که این فعل در زمان ماضی واقع شده است و هنگامی که می‌گوییم: «سَيَذْهَبُ» در لفظ و صیغه این فعل، نشانی است بر این که فعل در آینده واقع می‌شود بر خلاف ظرف مکان که ساختار فعل دلالتی بر آن ندارد آری در فعل، دلالت بر مکان می‌باشد زیرا هر فعلی باید در مکانی واقع شود ولی این دلالت فعل بر مکان، به لحاظ صیغه و ساختار فعل نیست به عبارت دیگر در ساختار و لفظ فعل نشانی بر مکان نیست

بیادداشت‌ها

(۱) هَوَى نَاقَتَى... ترجمه: عشق ناقه‌ام به فرزندش است که در پی اوست و عشق من به محبوبیم که در پیش روی دارم و آهنگ او کرده‌ام پس میان من و او در شوریدگی، تفاوت از زمین تا آسمان است، او ناله عشق سر می‌دهد و سور و گداز درون را بر ملا می‌کند و من عشقی را در خود پنهان می‌کنم که اگر صبوری نمی‌بود مرا از پای در می‌آورد.

(۲) وَ تَرَعَبْنَا... اگر در مصرع اول «فی» و در مصرع دوم «عن» را مقدر بگیریم بیت در مقام مدح است یعنی خالد به بنای بزرگی‌ها و فضائل عشق می‌ورزد و از کردار فرومایگان بیزار است. و چنان‌چه به عکس آن عمل کنیم بیت در مقام ذمّ خواهد بود یعنی خالد از بنای بزرگی‌ها و فضائل بیزار است و به کردار فرومایگان مایل و مشتاق.

(۳) إِذَا الْكَمَامَةُ... ترجمه: هرگاه دلاوران از کارزار سرباز زنند که مبادا شمشیرها به آن‌ها اصابت کند ما شمشیر به دست می‌گیریم و از کارزار استقبال می‌کنیم.

(۴) و ما زرت... ترجمه: به دیدار لیلا نیامدم از آن روی که محبوب من است و نه برای دینی که از او می‌خواهم.

(۵) نَصَحْتُ بَنِي عَوْفٍ... این بیت در «إرتشاف» به صورت ذیل آمده است:

نَصَحْتُ بَنِي عَوْفٍ فَلَمْ يَنْقَبِلُوا وَصَائِي وَلَمْ تَنْجَحْ لَسَدِيهِمْ وَسَائِي

(ابوحیان أندلسی - إرتشاف ۵۰/۱۳)

یعنی بنی عوف را پند دادم ولی پندم به گوش نگرفتند و رایزنی‌هایم نزد ایشان کاری نیفتاد.

(۶) أَمْرَتِكَ الْخَيْرُ... ترجمه: تو را به خیر فرمان دادم پس عمل کن به آن‌چه فرمان داده شدی زیرا تورا صاحب مال و منال گردانیدم.

(۷) وَلَقَدْ خَشِيتُ... ترجمه: ترسم از آنکه بمیرم و جنگ دامنگیر دو فرزند «ضَمَضَم» نگردد. (نگرانی خود را از این‌که آرزوی شرکت در جنگ علیه آن‌ها را به گور برد، ابراز می‌دارد).

کتابنامه

- ابن ابی شیبۃ الکوفی، المصنّف، تحقیق: سعید محمّد اللّحام، دار الفکر، الطّبعة الأولى، ۱۴۰۹ق. - ابن جنّی، الخصائص ج، تحقیق: محمدعلی النّجار، دارالکتب العربی، بیروت-لبنان.
- ابن سکّیت، ترتیب اصلاح المنطق، تحقیق: الشّیخ محمّد حسن البکائی، مؤسّسة الطّبع والنّشر فی الآستانة الرّضویة المقدّسة، مشهد، الطّبعة الاولى ۱۴۱۲ق.

- ابن عقيل، شرح ابن عقيل، ۲ ج، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، انتشارات ناصر خسرو، الطبعة الخامسة ۱۳۶۷ ش - ۱۴۰۹ هـ.
- ابن منظور، لسان العرب، ۱۵ ج، دار احياء التراث العربى، الطبعة الاولى ۱۴۰۵.
- ابن هشام، أوضح المسالك إلى الفية ابن مالك، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، مكتبة السيد الشهداء، قم، الطبعة الخامسة، ۱۳۶۶ ش.
- ابن هشام، معنى اللبیب ۲ ج، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، مكتبة محمد على صبيح، مصر.
- ابوحیان الأندلسى، إرتشاف الضرب من لسان العرب، تحقيق: د. مصطفى أحمد التماس، مطبعة المدنى، مصر، الطبعة الاولى، ۱۹۸۷.
- البيضاوى، عبدالله بن عمر، أنوار التنزيل و أسرار التأويل، مطبعة مروى، طهران ناصر خسرو (افست)، الطبعة الاولى، ۱۴۰۵.
- الجوهري، اسماعيل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق: احمد بن عبدالغفور عطار، دار العلم للملايين، بيروت، لبنان، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۷ ق.
- رضى الدين استرآبادى، شرح الرضى على الكافية، تحقيق: يوسف حسن عمر، مؤسسه الصادق، تهران، ۱۳۹۸ ق، ۱۹۷۸ م.
- رضى الدين استر آبادى، شرح شافيه ابن حاجب، تحقيق: محمد محيى الدين عبد الحميد و آخرون، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، ۱۹۷۵.
- الزمخشري، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ۴ ج، دارالكتاب العربى.
- الزوزنى، شرح المعلقات السبع، انتشارات كتابخانه اروميه، قم ۱۴۰۵ هـ.
- سيبويه، كتاب سيبويه، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، دارالجيل، بيروت، الطبعة الاولى، م ۱۹۹۱.
- السيرافى ابوسعيد، شرح كتاب سيبويه، تحقيق: رمضان عبد التّواب - محمود فهمى حجازى، محمد هاشم الدايم، الهيئة المصرية العامة ۱۹۸۶.
- السيوطى جلال الدين، الاتقان فى علوم القرآن، ۴ جزء در ۲ مجلد، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، منشورات الرضى، الطبعة الثانية.
- السيوطى جلال الدين، الاشياء و النظائر فى النحو، ۴ جزء در ۲ مجلد، دارالكتاب العربى - الطبعة الاولى - ۱۴۰۴ هـ ۱۹۸۴.
- الطبرسى، ابو على فضل بن حسن، مجمع البيان، ۱۰ ج، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات - بيروت، الطبعة الاولى ۱۴۱۵ - ۷۷ - العكبرى ابوالبقاء، املاء ما من به الرحمن، ۲ ج، دارالكتب العلميه بيروت، الطبعة الاولى، ۱۳۹۹.
- الطبرى، ابن جرير، ابى جعفر، جامع البيان عن تأويل آى القرآن، تحقيق: صدقى جميل العطار، دار الفكر، بيروت، ۱۴۱۵ ق، ۱۹۹۵ م.
- الفيومى، المصباح المنير، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، مطبوعات محمد على صبيح و اولاده، ۱۹۲۹ م.
- محقق، د. محمد باقر، نمونه بيتات در شأن نزول آيات، انتشارات اسلامى، ناصر خسرو، چاپ پنجم.

- السیوطی جلال‌الدین، الاشباه و النظائر فی النحو، ٤ جزء در ٢ مجلد، دارالکتب العربی- الطبعة الاولى- ١٤٠٤ هـ ١٩٨٤.
- الطبرسی، ابوعلی فضل‌بن‌حسن، مجمع‌البیان، ١٠ ج. مؤسسه الاعلمی للمطبوعات- بیروت، الطبعة الاولى ١٤١٥. ٧٧- العکبری ابوالبقاء، املاء ما سنَّ به الرَّحمن، ٢ ج، دارالکتب العلمیة بیروت، الطبعة الاولى، ١٣٩٩.
- الطبری، ابن جریر، ابی جعفر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، تحقیق: صدقی جمیل العطار، دار الفکر، بیروت، ١٤١٥ق، ١٩٩٥م.
- الشیومی، المصباح المنیر، تحقیق: محمّد معی‌الدین عبدالحمید، مطبوعات محمّدعلی صبیح و اولاده، ١٩٢٩م.
- محقق، د. محمّدباقر، نمونه یتبات در شأن نزول آیات، انتشارات اسلامی، ناصر خسرو، چاپ پنجم.
- السیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور، دار الفکر، بیروت، لبنان، الطبعة الاولى، ١٣٦٥.
- السیوطی جلال‌الدین، همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع، ٢ جزء در ١ مجلد، منشورات الرضی- زاهدی ١٤٠٥ هـ - ق
- المرزوقی، شرح دیوان الحماسة، تحقیق: احمدامین- عبدالسلام هارون، دارالجیل، بیروت، الطبعة الأولى، ١٩٩١.
- التّحاس ابو جعفر، معانی القرآن، تحقیق: محمّدعلی صابونی. جامعة امّ القرى، المملكة العربیة السّعودیة، الطبعة الاولى، ١٤٠٩.